

### متن پرسش

با سلام: در مورد تحدی قرآن کریم چند سوال از خدمت جناب عالی دارم: ۱. تحدی به دلیل درخواست برهان از مخالف بی منطق است ظاهراً؟ ۲. به فرض صدق تحدی در صورتی که کسی نتواند مثل قرآن بیاورد حداکثر به معنی آن است که انسان بسیار فوق العاده ای آن را آورده نه لزوماً از طرف خدا باشد، تلازمی بین عجز از هموردی و از طرف خدا بودن نیست! ۳. ملاک تحدی چیست؟ یعنی چه متنی باید آورده شود که مسلمانها قبول کنند که مثل قرآن است؟ ۴. داور تحدی کیست؟ آیا پیش داوری مسلمین اجازه داوری منصفانه می دهد؟ ۵. تحدی به مثل بی معنی است چون اگر متنی بهم ریخته باشد باید مثل آن بهم ریخته آورد و... بهتر نبود تحدی به متنی با یک ویژگی های خاص می شد. با تشکر فراوان و آرزوی طول عمر و توفیق برای حضرت عالی

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: با توجه به این که قرآن اشاراتی دارد که روح مبتنی بر فطرت و نه انسان معاند، متوجهی حقانیت آن اشارات می شوند، قرآن باب تحدی را گشوده است و بر این مبنا می توان گفت:

قرآن می فرماید: «وَأَنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» [۱] اگر در معجزه بودن آنچه بر بنده ی ما نازل شده شك دارید، سوره ای مانند آن بیاورید. مبنای برهان این است که او یا به واقع پیامبر است و این آیات از طرف خدا بر او نازل شده، و یا پیامبر نیست و با استعدادهای بشری اش این آیات را تنظیم کرده است. در حالت دوم از آن جهت که بشر است این آیات را آورده، پس شما هم که بشر هستید، مسلم اگر همه ی شما جمع شوید می توانید يك سوره مثل سوره های این قرآن بیاورید و اگر نمی توانید، معلوم می شود که او از جنبه ی بشری اش به چنین توانایی نرسیده، پس او پیامبر خدا است. در رابطه با معجزه بودن قرآن نمونه هایی در ذیل؛ مورد اشاره قرار می گیرد:

۱- از نظر فصاحت و بلاغت: قرآن از نظر هندسه ی کلمات و نظم خاصی که کلمات دارند، نه سابقه دارد و نه لاحق، به طوری که نه تا آن زمان بشریت با این ترکیب و نظم سخن گفته و نه بعد از آن انسانها توانستند از آن تقلید کنند و با آن نظم و هندسه سخن بگویند. قرآن دارای آهنگ خاصی است که در عین دارا بودن مفاهیم معنوی، بدون تکلف و تصنع، عالترین معانی را در عالترین قالبهای لفظی اظهار می کند به طوری که معلوم نیست الفاظ تابع معانی اند و یا معانی تابع الفاظ.

قرآن در زمانی به صحنه آمد و مبارز طلبید که اوج تکامل فصاحت عرب بود. از آن عجیب تر بعد از آمدن قرآن نیز سخن رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) در عین فصاحت زیادی که دارد، اصلاً شکل و هندسه ی قرآن را ندارد. و این مبارزه طلبی هنوز هم به قوت خود باقی است، مضافاً اینکه تا حال کسی نیامده بگوید قبل از قرآن چنین کلماتی به این شکل در فلان کتاب بوده است. همچنانکه کسی نیامده بگوید من مثل آن را آورده ام و اتفاقاً هر قدر انسان فصیح تر باشد بیشتر متوجه می شود که فصاحت قرآن از نوع فصاحت بشر نیست. همچنانکه جادوگران متوجه شدند کار حضرت موسی (ع) از نوع سحر نیست.

۲- از نظر علو معنی و محتوی: بی گمان مطمئن ترین راه برای شناخت حقیقت قرآن، رجوع به متن قرآن و تأمل در توصیف ها و تعبیرهای آن در بارهی خود می باشد، توصیف هایی از قبیل «هُدَى لِلنَّاسِ»، «هُدَى لِّلْمُتَّقِينَ»، «تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»، «حَكِيمٌ» و «فِرْقَانٌ» که همه حکایت از آن دارد که وقتی می فرماید: اگر می توانید مثل آن را بیاورید، یعنی آن چیز مثل قرآن از حیث هدایتگری و آوردن معارف هدایتگر و از حیث مطالب حکمت آمیز، همسنگ دانش های قرآن باشد و از این زاویه بشر را به آوردن چنین اندیشه هایی در حد قرآن دعوت می کند. جامعیت و کمال قرآن بدین معنی است که قرآن مجید تمامی مواد و مصالح علمی جهت رسیدن انسان به سعادت فردی و اجتماعی را دارا است و با معارف خود رابطه ی انسان با «خدا»، «خود»، «انسانهای دیگر» و با «جهان» را تبیین می کند و همه ی این معارف دارای سطوح و لایه های متکثر هستند و در آن برای هر موضوعی بطنها وجود دارد. در پایین ترین سطح با مردم عادی صحبت می کند و هرچه مخاطب خود را دقیق بیابد، بطنی از بطون خود را برای او می گشاید و آوردن سوره هایی با این حدّ از علو در معانی به هیچ وجه در حدّ بشر نیست.

انسانی که قرآن طرح می کند وسعتی از قبل از تولد تا بعد از مرگ دارد و دستورات قرآن همه ی ابعاد این انسان را با همه ی دقایق روحی اش فرا گرفته است، در حالی که انسان معرفی شده از راه حس و اندیشه ی بشری در میان دو پیرانتز (تولد) تا (مرگ) قرار دارد.

در قرآن همه ی اصول معارف قرآن از توحید استنتاج شده و سپس گسترش یافته و به صورت اخلاق و عقاید و احکام در آمده به این معنی که هر حکم فرعی آن اگر تحلیل شود به «توحید» باز می گردد و توحید نیز اگر تفریع و باز شود، همان احکام و مقررات فرعی را تشکیل می دهد.

مفرماید: «كِتَابٌ اٰخِیْمَتْ اٰیٰتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيْمٍ خَبِيْرٍ» [۲] قرآن کتابی است با آیات محکم که سپس به صورت تفصیل درآمده، یعنی این کتاب با آیات متعدد دارای غرض واحدی است که وقتی به تفصیل در آید، در يك مورد به صورت «اصول دین» و در مورد دیگر به صورت موضوعات «اخلاقی» در مآید و در جای خود به صورت احکام شرعی ظاهر میشود، به این معنی که هرچه نزول کند و از اصل

به فرع برسد از آن غرض اصلی خارج نمیشود و از مسیر توحیدی خود عدول نمیکند. به عنوان مثال: توحید خدا در مقام اعتقاد عبارت است از اثبات «اسماء حسنی» و «صفات علیای» الهی و در مقام اخلاق عبارت است از دارا شدن اخلاق کریمه مثل رضا، شجاعت و دوری از رذایل و همان توحید در مقام اعمال عبارت است از به جا آوردن اعمال شایسته و پرهیز از محرمت و رعایت حلال و حرام. همهی اینها به توحید برمگردد و انسان را به توحید مرساند زیرا آیات قرآن یک جهت وحدت دارند و یک جهت کثرت، از جهت صدور از طرف خدا به سوی بشر، سیری از وحدت به سوی کثرت را دارا میباشند ولی از جهت سیر از طرف انسان به سوی خدا، سیر از کثرت به وحدت را دارا هستند.

قرآن کتاب انسان شناسی است، اما آنگونه که خدا انسان را آفریده و در همان راستا انسان را تفسیر می کند تا انسان از خود بیگانه نشود، به طوری که در تمام فرهنگ بشر و نه در فرهنگ انبیاء انسان در حدّ سوره ی والعصر مطرح نیست، و اندیشه ی بشر نسبت به انسان به اندازه ی تبیینی که یک سوره ی کوچک قرآن در مورد انسان دارد گسترش ندارد. قرآن پیوند با خدا را در همه ی شئون زندگی جریان می دهد و انسان را در حد یک باور تئوریک متوقف نمی کند، بلکه خدای حاضر و محبوب را معرفی می نماید که می توان به او نزدیک شد و با او انس گرفت. مرز ایمان و شرک در آن است که انسان موحد توانسته است حقیقت وحدانی عالم را در هر مخلوقی بیابد و انسان مشرک پدیده های عالم را مستقل از حقیقت وحدانی می نگرد.

۳- اعجاز قرآن از جهت نبودن اختلاف در آن: قرآن در طول ۲۳ سال بر پیامبر خدا (ص) نازل شد، آن هم در شرایط اجتماعی و روحی متفاوتی که برای رسول خدا (ص) پیش می آمد، بدون آن که رسول خدا پیشنویسی داشته باشد و یا پس از نزول آن به و حک و اصلاح آن بپردازند با این همه هیچگونه تناقض و اختلافی در میان مطالب آن نیست. هرگز کسی ندید که مثلاً پیامبر (ص) یادداشتی داشته باشند و مطابق آن یادداشت آیات را قرائت کنند و یا طوری آیات را بخوانند که بعداً معلوم شود یک کلمه را اشتباه گفته اند و بخواهند آن را تصحیح کنند، آن هم آیاتی که قبلاً هیچکس چنین کلماتی در هیچ کتابی نگفته بود و بعداً هم کسی نیامد بگوید شبیه آن کلمات در کتابهای رومی ها و یا ایرانی های متمدن آن زمان دیده شده است.

قرآن طوری است که آیه ای مفسر آیه ای دیگر و مجموعه ی آن شاهد بر مجموع آن است و در عین تنوع - حتی در یک موضوع وحدت نگاه کاملاً در آن حاکم است. مثلاً در مورد عبادت و یا تقوا هزاران نکته ی متنوع دارد ولی همه با یک بینش و یک جهت و یک نگاه. خود قرآن می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» [۳] آیا این منکران قرآن در قرآن تدبّر و تفکر نمی کنند تا متوجه شوند اگر از طرف غیرخداوند صادر شده بود، حتماً در آن اختلاف و تضاد می یافتند زیرا: اولاً: فکر انسان دستخوش تحول و تکامل است، و در آخر عمر عموماً اشتباهات اول را ندارد. ثانیاً: افکار انسان در طول زندگی تحت تأثیر حالات متفاوت روحی اش قرار دارد و

سخنانش هماهنگ آن حالات، و گاهی متفاوت و بعضاً متضاد خواهد بود. ثالثاً: کسی که کارش بر دروغ باشد در طول عمر حتماً به تناقض و اختلاف می افتد، در حالی که هیچ کدام از موارد بالا در قرآن نیست و یگانگی و وحدت کاملی بر آن حاکم است.

۴- اعجاز قرآن از نظر جاذبه: قرآن در معرفی معنی حیات و آزادشدن از اسارت نفس و خرافات آنچنان سخن می راند که انسان به هیچ وجه آن را از جان خود جدا نمی بیند و به خوبی جذب آن می شود. قرآن انسان را بر عقده های درونی اش پیروز می کند، مرگ را برایش معنی می نماید، او را دعوت به تدبر در آیاتش می کند، می گوید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَي قُلُوبٍ أَفْعَالُهَا»

آیا تدبّر در قرآن نمی کنند و یا بر قلبه‌اشان قفل زده شده است که حقایق آن را نمی فهمند؟ به همین جهت عقل انسان در حین تدبّر در قرآن از عمق جان، حقانیت آن را تصدیق می کند و خود قرآن شرط تشخیص حقانیت خود را تدبّر در خودش قرار داده است. آیا تا حال دیده شده کسی در قرآن تدبّر لازم را کرده باشد و برای او در حقانیت آن ذره ای شک باقی بماند؟ و یا بیشتر کسانی گرفتار شک نسبت به قرآن هستند که از دور و بدون تدبّر در آن نظر می دهند؟

۵- اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی: آن واقعه هایی که در حین نزول قرآن با فکر بشری درستی و نادرستی آن معلوم نبود در قرآن مطرح شده به طوری که بشر پس از سالها به درستی آن پی برده است مثل: پیش بینی غلبه ی روم بر ایران در شرایطی که در آن زمان چنین غلبه ای به ذهنها هم خطور نمی کرد. [۴] حفریات باستانشناسان، که پس از سالها داستان حضرت یوسف و طوفان حضرت نوح و قوم سبأ را تأیید کرد. و یا اینکه قرآن برای فلك، مدار قائل است، برعکس پیشینیان که فلك را جسم مدوری می دانستند که ستارگان در آن میخکوب شده اند ولی بعدها معلوم شد که ستاره ها دارای مدار هستند و در مدار خود در گردش اند.

۶- اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف و پهناوری مطلب: از طریق کسی که برتری فوق العاده ای از نظر اطلاعات نسبت به دیگران نداشت و در محیطی آنچنان محدود زندگی می کرد که مثال زدنی است و از آن طرف ثلث آخر عمرش تماماً مشغول جنگ با دشمنان دین بود، چنین قرآنی با این وسعت علمی و دقت روحی مطرح شود حکایت از آن دارد که از طرف خدای حکیم و علیم بر او نازل شده است.

دکتر واگلیری می گوید: «کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است ... قرآن کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد ... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز کار محمد باشد؟ در صورتی که او يك نفر عرب درس ناخوانده بوده است ... ما در این کتاب مخزنها و ذخایری از دانش می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت با هوشترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قوتترین رجال سیاست است.» [۵]

[۱] (۱) - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳.

[۲] (۱) - سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱.

[۳] (۱) - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۲.

[۴] (۱) - در سال ۶۱۷ میلادی یعنی هفتمین سال بعثت پیامبر اکرم (ص) ایران بر روم پیروز شد و تا نزدیک پایتخت روم پیشروی کرد، در همان سال قرآن پیشبینی پیروزی روم را در کمتر از ده سال نمود. (به آیات اولیه‌ی سوره‌ی روم رجوع شود).

[۵] (۱) - استاد دانشگاه ناپل، کتاب «پیشرفت سریع اسلام»، ترجمه‌ی سعیدی، ص ۴۹.